کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب بیاض در اشعار متفرقه

مصنف

مؤلف

خطی شکسته ۸ سطری رقعی دیمشقی جلد تیماج ... جلد

چاپی

سال چاپ یا تحریر .... عدد اوراق ۱۱۲

جزء کتب ادبیات .... شماره خصوصی ....

شماره عمومی ۱۶۲۱۷ .... شماره قبض ....

واقف .... تاریخ وقف ....

طول ۱۵ ...... عرض ۹ / ۷ ...... شماره صفحات ....

۶۷ / ۵ / ۳۱

الاهل ابعاليك البنز بعودى ردا كر بيد عاينة

بسم الله الرحمن الرحيم لا حول ولا قوة

الا بالله العلي العظيم وصلى الله على محمد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضاً

[illegible]

قطعه

[illegible]

طمعیم زه طلب بدت بشکفد
چون غنچه ورا نفس جز صبحدم
فاضل کرن بازتوزه بسکنبد
زیاد درشب بالا رفق احد از عدم
نه نه شنید جود بیش سرابیع است صبح
نقش را بیکار طلس بر درم

داماد مصطفی و بعثت و نعت نبی
نبی ید محو کف معدن کرم
از یک شب ما ز ابنیشت والحق
بر هم شب ز روز نیکام در درهم
مصنوع نقطه تر ابر [illegible] منور اولی
تیغ از [illegible] ازرم

روز ربیع اکبر و سلمان و الی ربا
شیر دل لیک نصرت شغف جز دگرم
کرد الطف در کرد اند زه مقعان
الکه [illegible] ندید [illegible]
آن زور دو دو غم [illegible] باماجه
زهره خصم رد در بس پا بکند صبح
مانند که در دریا مکیان عم علم

بر اندیه خصب خبد اندم
از نه فلک زند کند به آن جو نما
قدر نی لسجلا ابر بیشه خم
در بشتی بادبان ما خدا زاو
خود درکه تو زاه یکی زندم

سکنجبه بودن بحر سخاوتی
دریای حلم وکان زاده ادب زاده بزم

از جوم عاصیان که کار زیست
سکندر بدیع اسدی احد بادب سلم

نابع کی و حرمت ذات شعار زکی
ذات بنیف ابر اسد [illegible]

صفی [illegible]
بود عدو دیو دیو در حجر مستخص شود

صفی جلال [illegible] مستخص شود

دعدن باران [illegible] و ایران [illegible]
[illegible] مستخص شود

می نوازن [illegible] دلاور از [illegible] در [illegible]
[illegible] مستخص شود

[illegible] [illegible]
خونه قولاد از [illegible] مستخص شود

[illegible] با [illegible]
دربار [illegible] مستخص شود

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] مستخص شود

[illegible] [illegible] المستقیم
[illegible] مستخص شود

بار [illegible] جلال صدر ادم بدیل
[illegible] [illegible]

از دزد [illegible]
[illegible] [illegible]

نامه [illegible]

رباعی

یا رب بحق ابن ابو طالب و آل

آن [illegible] [illegible]

کهنه [illegible] [illegible] رسید

در [illegible] [illegible] ان

رباعی

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

رباعی

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

جواب

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

مرثیه

آن سرو سیم ... [illegible] ... شد حیف حیف
[illegible] ... بر باد رفت ... شد حیف حیف

خون [illegible] ... دل ... [illegible]
زهره [illegible] ... [illegible]

طرح [illegible] مکند آن ... [illegible]

از بس [illegible] ... [illegible]
الحق [illegible] ... [illegible]

خورشید و ماه ... [illegible]
امسال [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... هر یک ... شد حیف حیف

آن [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... شد حیف حیف

[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... شد حیف حیف

[illegible] ... شد حیف حیف
[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... شد حیف حیف
[illegible] ... [illegible]

ز زاهدان با [illegible] رنگ [illegible] شد حیف حیف
رنگ به او اندر [illegible] بیش تو زانی را درا

ثابت عمر [illegible] شد حیف حیف
عمر را کو سیم و زر آلوده شد و مشک عبیر

دل تا [illegible] شد حیف حیف
بادا [illegible] در [illegible] شد حیف حیف

جواد

گوش [illegible] شد حیف حیف
هم [illegible] دل [illegible] دل [illegible]

تحیر کان [illegible] نبود در [illegible] دیی
برآمد به [illegible] از زر حرف شد حیف حیف

[illegible] بار [illegible] جان یکی
بجز [illegible] از دست شد حیف حیف

[illegible] اندر [illegible] شد حیف حیف
بر [illegible] باز [illegible]

[illegible] شمع [illegible] الوان [illegible] خواد
[illegible] شد حیف حیف

ص

[illegible] جان [illegible] باز [illegible]
والله [illegible] جان [illegible] دود [illegible] بار

گردون ز غم [illegible] ز غم [illegible] باز
دارم ز غم [illegible] جاره [illegible] دلم را یا رب

این دل که [illegible] غم [illegible] [illegible] باز
گر [illegible] غم [illegible] خوردم

از نو [illegible] آن [illegible] دفعه [illegible] بار
رفتی و [illegible] به لطف [illegible] بر

ای کی [illegible] از [illegible] جان [illegible] باز
یا کان [illegible] دامن جانان [illegible] برد

با [illegible] در دم شد [illegible] نشود
[illegible] سوز [illegible] ده [illegible] یا رب

چون [illegible] دم [illegible] فلک [illegible] یا رب
یا رب [illegible] کنم [illegible]

جو [illegible] از لطف [illegible] از [illegible]
[illegible] الله [illegible] دو [illegible] یا رب

چون [illegible] از [illegible] جان [illegible] باز
سنگ [illegible] آمده [illegible] از [illegible] یا رب

گر [illegible] بر [illegible] یا رب
[illegible] با [illegible] بارد

سر ادهم دارد عشق در ار [illegible] جمال ار [illegible]

دایم ز خوبی‌ات دل ما با شد و خواه [illegible]

گر انیس ای بار ای [illegible] شیخ [illegible] بر جمال [illegible]

از جان بنوازم [illegible] گر [illegible] بیت [illegible]

زین غم [illegible] دل [illegible] ببار [illegible]

غیر از وصال [illegible] در [illegible] خبر

ما زنم [illegible] در کام [illegible] انده [illegible]

و نشادمان [illegible] ندر [illegible] بیا [illegible] دوران

از تو گلی که غم بر دل مستبدی من

شب‌ها ز حسرت [illegible] ز غم و [illegible] بدرنج

نامه لطف [illegible] بود با غم [illegible]

خامه [illegible] بر [illegible] خطاطی

هیچ تو [illegible] بر [illegible]

گرم [illegible] در ره [illegible]

زانکه [illegible] چون [illegible]

هر دو [illegible] از خط [illegible]

برانکه باد [illegible]

بازده [illegible]

صد نوبت اگر از ستم [illegible] بر دل ما بنشینم
کاش [illegible] از [illegible] دل ما

حیف از عمر [illegible] که [illegible] ما
رفت [illegible] از [illegible] ما

چشم [illegible] ما
[illegible] مردم چشم [illegible] ما

امروز [illegible] ما
[illegible] ما

دلم فرقت انجنان که هر روز هزار بار
میکند روز آسمان ناله و زاری من

[illegible] بر [illegible]
[illegible] ما

[illegible]
[illegible]

صبح ما را کسی نبیند که ز شفق
[illegible] همه صد [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] بیت

بگذار تا بگرییم چون ابر در بهاران
کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران

هر کو شراب فرقت روزی چشیده باشد
داند که سخت باشد قطع امیدواران

با ساربان بگویید احوال آب چشمم
تا بر شتر نبندد محمل بروز باران

بگذاشتند ما را در دیده آب حسرت
گریان چو در قیامت چشم گناهکاران

ای صبح شب نشینان جانم بطاقت آمد
ازبسکه دیر ماندی چون شام روزه داران

چندین که برشمردم از ماجرای عشقت
اندوه دل نگفتم الا یک از هزاران

سعدی بروزگاران مهری نشسته بر دل
بیرون نمی‌توان کرد الا بروزگاران

[illegible] بهار [illegible] نشستن [illegible] داران
[illegible] جسم [illegible] یاران

[illegible] فارس [illegible]
[illegible] گلعذاران

در باده کیلان لطفی بسیار داران
در شهر با حسن خط مهم گرای صحبت

آن روز حتی از ... حالت در
با خاطر ... ادهم ... ار در

باز آمده و ... بر ... جا
با قافیه ... نار ... مر ... بار

رخ ... دل ... ارادت
در ... ارادت ... بر ... دلدارم

تا یکی جواد ... از رفت تو باز رد
از دنیا ... حسرت چنین در ... ابیات

رشتی ... نوش ... فرهوس
کاکلی ... در ... از هوس

... کان ارادت
... کشیده نا ... کش

ارزش ... لیم ... حقیقت
با ... نوش ... مر ... بس

... بر ... درفشید
با ... ادیب ... از

... از ... دار
... ز ... ده مر ... کس

... ازنا ... دم
با ... دست ... در او ... شی

سعدی ام ... ده مند معصوم
... میکو ... کند گوش

جدد

جرار

ز حلقه زلف تو بنه بر دو شب
سر حلقه ابرو بیند در دو کش

ای یار دلم ز جانا در بر
رخسار تو مهر و درفشی تا بر کش

آموختن ... در ارم
تا از تو مرا الهی ... آموختش

بیننی که را زشته ... شمع تو
برجای خلدم ... ازوش

زنبوران آن ز گلی نکهت
بر بودن اندر دل من بیهوش

سر در خط تو کشت دارم
تا خط بدمید بر ای بتا تو کشی

زاهد ... ز ایام ...
می ... همکیم ...

شد ... زدهان و دل جرات
از ... که فراموشش

عالم همه ... و صلی ... سدارد
... از ایام ... بر آز

بسیار ... دعالم ... دلبر
افزون ... در ... دارم

... ابر ... باید ... در
هر ... ... بر

ای ... ز ... آن آدرز
... ... ز ... ... تا ... ز ... ز

نسخه

از نکوان [illegible] الا
هیچ [illegible] ماه [illegible]

[illegible]
با [illegible]

عزیزی [illegible] آنکه [illegible]
[illegible]

ابر [illegible] جام [illegible]
[illegible]

[illegible] مستند

ای [illegible] دل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کز غم بیمار تو دل ما اندوه جان فرسای تو
در حسن این اندوه دل در کس نخیند دم زنان

وان آرزو تا خار ... بیند بر آب
والعجب ما در درون ... ما را

از آن کس ... منسوخ شد در ... زند
وز نگاهی در ... ز ... دل

شاخ گل و این ... فقیر و غنای تو
می‌آید می‌افکند جام کی عاقبت

... فرشته حور و پری رخسار تو
مه ... دلبر حسن جهان ... تو

در کار و فردوس ... دل ... باز ...
تا ... شعر ... ...

ملک ... با دل ... زبان ...
... ما در ... ...

دل ... در ... ...
... ... در ... ...

... ... نوردین ...
از ... ...

در هجر تو ای سیمین بدن هر شب [illegible] سرم
[illegible] در [illegible] ماه [illegible] دامان تو

[illegible] یار با [illegible] در [illegible] از چمن
[illegible] از [illegible] سلطان [illegible] داری تو

[illegible] در [illegible] زلف [illegible] ولایان تو
[illegible] بار [illegible] بیدار ان تو

عیدیست چو دیدن [illegible] زمزمه [illegible]
تا [illegible] ز دست [illegible] دامان تو

صبح شد از یک نگه سر تا قدم حیران تو
تا بریخ تابان [illegible] ز زلف دراز [illegible] شب

ز انتظار [illegible] تا [illegible] به لب جان آمده
[illegible] یار [illegible] جان تو

در [illegible] ای [illegible] صنم [illegible] بار [illegible]
[illegible] ماه [illegible] جان تو

[illegible] چمن [illegible] شده
در [illegible] زلف [illegible]

[illegible] دار [illegible]
[illegible] دیدن [illegible] تو

در ماه صفر هر روز ده بار بخواند

بسم الله الرحمن الرحیم

یا شدید القوی یا شدید المحال

یا عزیز یا عزیز یا عزیز ذلّت لعزّتک جمیع

خلقک فاکفنی شرّ خلقک یا منعم یا مفضل

یا مجمل یا لا اله الا انت سبحانک انّی کنت من

الظالمین فاستجبنا له ونجّیناه من الغم وکذلک

ننجی المؤمنین وصلّ بجلالک علی سیّدنا محمد

وآله الطاهرین

مهم

گرد ز زلال خط [illegible] پیرهن رسید
سلسله [illegible] پریشان رسید

قاصد [illegible] باز
گرد [illegible] دهان رسید

چشم [illegible] زلفی [illegible] خویش
[illegible] رسید

باده [illegible] بستون
کوهکن [illegible] بیابان رسید

برسر مجنون عشق شوق بیابان رسید
محمد [illegible] ناقه زوادی رسید

کوهکن عشق [illegible] بند
[illegible] رسید

در نظر [illegible] دل
[illegible] رسید

جان [illegible] رسید
[illegible] رسید

دیگر

[illegible] میدانم
[illegible] زدست [illegible] میدانم

[illegible]
دارم [illegible] نتوانم گفت

همچنان از ان [illegible]

صبر [illegible] نظر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قطعه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سنبلت [illegible] طره

[illegible] بنفشه [illegible]

[illegible] ازان دلارام [illegible]

[illegible] فدای لطف و حسن [illegible] شوم

آن زلف [illegible]

[illegible] پر ز اسرار حقیقت [illegible]

[illegible]

بنفشه [illegible]

[illegible] آتشکده [illegible]

[illegible] آمده ام [illegible]

لب [illegible]

[illegible] نعظم [illegible]

[illegible] جان [illegible]

[illegible]

چون فلک [illegible] الادای [illegible]
عین [illegible] عشق [illegible]

[illegible] منظوری [illegible] عشق [illegible]
[illegible]

[illegible]

عشق در دنیا نمودی گر نمودی آدمی
[illegible]

پاره پاره اوزره دارم [illegible] دل [illegible]
عشق [illegible]

جان سعدی [illegible] عشق
کان [illegible]

[illegible]

دیوانه و مست رستخیزی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لعل چه [illegible] و کاه و بدار [illegible] کی قوه که [illegible] نکند [illegible] [illegible] لاله چه [illegible] غنچه [illegible] شکرانه [illegible] خندد

[illegible] قفس [illegible] دل [illegible] چشم [illegible] نجنبد [illegible] دریای [illegible] در درج مرجان [illegible] بندد

[illegible]

[illegible]

ز زاری ما [illegible] بندید
بر [illegible] بندید

لاله رخ [illegible]
صد [illegible]

ز روی من [illegible] حورا را
[illegible] گدا را

[illegible]
[illegible]

لعل لبم بکام [illegible]
دارد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تو شهره گشتی ای جان ز بیم دین شهان را
براه کرم بزبان [illegible] لطف [illegible]

چو [illegible] لطف [illegible] بی‌نی
[illegible] ماه [illegible] نظر [illegible]

[illegible] ماه [illegible] کوه
[illegible]

[illegible] عالم افروخت
در [illegible] سخن [illegible]

نوکر ما بلطف [illegible] روشنی [illegible] جهان
چو [illegible] ایمان [illegible]

[illegible] عمر [illegible]
[illegible]

[illegible] نفعه [illegible] عزت [illegible]
[illegible]

همه [illegible] باغ [illegible] جهان
[illegible] دل [illegible]

[illegible] پای [illegible]

[illegible] ابن [illegible] وفا [illegible]

[illegible] ناله [illegible]
[illegible] نسیم [illegible]

[illegible] ابن [illegible] بار

ارجمه

[illegible] جفائی بود [illegible]

[illegible] جو [illegible]

من تعصب [illegible] علی دادم

[illegible]

چون [illegible] دلی [illegible]

سعدی [illegible]

الا الفراق روی [illegible]

این با دلبر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در کنج آن دو زلف [illegible]
دل در [illegible]

[illegible]
از لطف [illegible]
اما من [illegible]

کسی چو زلف تو [illegible]
اگر چو سعدی [illegible]

[illegible]
بچه صورت [illegible]

[illegible]
تا [illegible]

[illegible]
چون [illegible]

[illegible] جهان
بهشت [illegible]

[illegible] باغ و بوستان [illegible]
هر جا [illegible]

[illegible]
[illegible]

نالیدن [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

ای برادر ما [illegible]
[illegible]

هر کسی احسان روی او دید
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جان دادن عاشقان [illegible]

[illegible]

ای پریکم ادا ایله [illegible]
اودیه یاقسن عشقیله [illegible]

لعل لبی جانا [illegible]
[illegible] حسن [illegible]

[illegible] ای [illegible]
[illegible] حسن [illegible]

[illegible] عشقیله [illegible]
[illegible]

بخت دولتی [illegible]
[illegible]

جان ویرن [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

دلبر [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

عمرها حاصل وفا ورزیده ام

کار من با او جفاکاری ...

[illegible]

هر که همچو شمع [illegible] از عشق [illegible]
تا نمیرد [illegible]

[illegible] در دو دیوار [illegible]
[illegible]

[illegible] عشق [illegible]
[illegible]

[illegible] در [illegible]
[illegible]

گر صد دریای [illegible] سینه بود
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] عشق [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

مرد از زن بود در عالم هم اولی
[illegible] چون زن بود در عالم [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] سعدی [illegible] پنهان [illegible]
[illegible]

من از این [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وصل [illegible]

[illegible]

[illegible] عاشق

[illegible] عاشق

[illegible] عاشق

[illegible] عاشق

[illegible]

[illegible] عاشق

[illegible] عاشق

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

روا نبود که بیگانه‌وار ازین پس دل
بسی چو نامه دو تا ... پشت پای تو

ز اصفهان الم ... نسیم
الا نهفته دو ... که می‌آرم نسیم
... هوای تو

بجوی مهر ... که بی دل را ... به وصل ... ای تو
... نسیم ... ای تو

اگر به عهد ... غم ... بی رسم
نخست ... ملعقی چو ... ای تو

عشق ... زبان عاشق
غم ... صحن عاشق

در ... بی ... نیاید ... پای تو

بی چو باران ... نیاید ... مدل
... نیاید چو ... ای تو

هزاران جان ... فراق ... ای تو
... از ... خرج ... ای تو

گرداند ... صحن من
دوای درد ... زبان عاشق

بیا ... دل ... بر ...
جدا ... نوای ... زبان عاشق

... چشم ... سر
بشنیده ... زبان عاشق

... تا چند ... در
... ناله ... زبان عاشق

[illegible] در عشق [illegible]
[illegible] دوران عشق

[illegible] چشم [illegible]
[illegible] صبر و امان عشق

[illegible] دل شکسته [illegible]
[illegible] عشق

[illegible] نوازم
عیان دارم غم پنهان عشق

[illegible] عشق [illegible]
از لطف [illegible]

[illegible]
تا چند [illegible]

[illegible]
در [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] عشق [illegible]
[illegible]

[illegible] عشق [illegible]
[illegible]

[illegible] چون عشق [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دو زلف [illegible] که دیوانه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جانی از ذرات [illegible]
سر [illegible] عیسی [illegible]

[illegible]

ای عشق تو [illegible] کرده
ای غم تو [illegible] صفا داده

ایضاً

دل [illegible] داده
دل [illegible] بجا آورده

ایضاً

در بزم [illegible] چمن
[illegible] ساز

ایضاً

[illegible] ناز [illegible]
[illegible] نازند

ایضاً

[illegible] خون دارم

ایضاً

[illegible] خون دارم

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

[illegible]

ایضاً

[illegible] دارد

ایضاً

[illegible] دارد

وله

[illegible] که دل [illegible] هوس دارد
[illegible] جان [illegible] دارد
[illegible] دارد
[illegible] دارد

از وداع تو دو چشم [illegible] دارد
هر که چون [illegible] دل ریش دارد
از لطف تو ما را [illegible]
سلطان چو [illegible] دارد

وله

[illegible]
[illegible] جان [illegible]
[illegible]
[illegible]

وله

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

۱۳۵

[illegible]

سیاه نامه تر از خود کسی نمی‌بینم [illegible]

[illegible]

یار در چشم از آن به گل بنشاندم
که بوی لعل لبت از بر ما من آمد

پشیمان بود یار از عشق من
ولی همنفسی برآوردن آمد

نیز

همنشست او در دهر
صد داد کار ... در دوش آمد

منم از لشکر صاحب دولت بی
اگر پای ما ادب در پای

عشقبازی من نه بود من
بوی من مرد نیز

یار با جان ... بود بی
مومن مهربان نه بود من

نیز

ما از او بین بجام دستی آمد
بر آلی دو کسی ز رشت بی

از لب نیم داد دلی از عشق
... ز من آمد

عشق ... ازده دل ...
... در دل ...

نیز

چه در آن نوای ماه رخ بی
با جوان نه جهان زاد من

دلبران ... که بود ...
ابرو ... نه بود من

لطف ... هم نه مودن
پرسش هر زمان که بود من

از شانه‌ای الش از جان
ارزان خم جو زار چون مو

لعل از دو لبش در نعل
ولیکن بخنده برون مریز

مرغ دلم چشم او بر بود
بر سر زلفش چو عنبر

از لعل لبش بر یکیم
از غم بتو چون تیر

من نازم علی النظر ای یار
که مو بادادی [illegible]

من از دوری رخ تو دوم یار
از تیغ غمت حور دار باشد

صبر نه عمر و عزم یار
و ذره دور از تو یار

عکس مه خوبان ما
از شیار دو [illegible]

وفا [illegible] از وفا
[illegible]

از مستی عشق مصحف حرص
معشوق [illegible]

ناز [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

بسنجم ار دهن تو [illegible] / بیار [illegible] غم [illegible]

هر از [illegible] و روان [illegible] / الا [illegible] از چو [illegible]

[illegible]

شب صحبت وصل [illegible] شود [illegible]
تا کی ز [illegible] بار [illegible] جان [illegible]

مرغان [illegible] چو سکندر [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هر کس که ما را [illegible] کرد

[illegible] ما اولی [illegible] *(uncertain reading)*

عشق تو بلا دارد [illegible] سر و پا [illegible]

بر آن دل [illegible] *(uncertain reading)*

[illegible]

بشوی اوراق اگر همدرس مایی
که علم عشق در دفتر نباشد

زمان خوشدلی دریاب و دریاب
که دایم در صدف گوهر نباشد

کسی گیرد خطا بر نظم حافظ
که هیچش لطف در گوهر نباشد

ز من بنیوش و دل در شاهدی بند
که حسنش بسته زیور نباشد

[illegible]

ایا پر لعل کرده جام زرین
ببخشا بر کسی کش زر نباشد

شرابی بی خمارم بخش یا رب
که با وی هیچ درد سر نباشد

به تاج عالم آرایش که خورشید
چنین زیبنده افسر نباشد

غنیمت دان و می خور در گلستان
که گل تا هفته دیگر نباشد

بیا ای شیخ و از خمخانه ما
شرابی خور که در کوثر نباشد

من از جان بنده سلطان اویسم
اگر چه یادش از چاکر نباشد

[illegible]

دل از [illegible]

[illegible]

وله

سر کاکل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در پیش [illegible]

[illegible]

[illegible]

در کسی [illegible]

[illegible]

وله

[illegible]

مطرب [illegible]

[illegible]

۱۰۴

تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود
سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود

حلقهٔ پیر مغان از ازلم در گوش است
بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه
که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

برو ای زاهد خودبین که ز چشم من و تو
راز این پرده نهانست و نهان خواهد بود

ترک عاشق‌کش من مست برون رفت امروز
تا دگر خون که از دیده روان خواهد بود

چشمم آن دم که ز شوق تو نهد سر به لحد
تا دم صبح قیامت نگران خواهد بود

بخت حافظ گر از این گونه مدد خواهد کرد
زلف معشوق به دست دگران خواهد بود

وله

من بدان زلف دراز از غم [illegible]
در پی چشم بیمارت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دریای مبارک شده‌ام	انگار جهان شده‌ام	بر که ... شده‌ام

[illegible]

[illegible]

از بس ... آتش شده‌ام	من ... [illegible] ... دارم	دادی ... [illegible] ... نخواهم

عهد تو شکست و من همانم

فرهاد بر آید از ایوان کم

دارد یعقوب

[illegible] خلاص

[illegible] گل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

با قدر تو ماه آسمان را
[illegible] ز اعتبار بردم

[illegible] بحر و چشم بردی
[illegible] [illegible] بردم

[illegible] نوای [illegible] ذوق
[illegible] [illegible] بردم

[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] بردم

[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] بردم

[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] بردم

[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] بردم

[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] بردم

[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] بردم

[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] بردم

[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] بردم

[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] بردم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

محبتی دارم از لطف تو دائم

[illegible]

ز نقاب چشم ظالم بیز [illegible]
که ما را در میان [illegible] محروم

ز غمش [illegible] [illegible]
که او در سلک من [illegible] محروم

بوی او [illegible] هیچ منظور
بوی او [illegible] محروم

[illegible] زلف [illegible]
زلال [illegible] محروم

[illegible] سعدی چون [illegible]
[illegible] محروم

[illegible] دل [illegible]
عبادت [illegible]

چون [illegible]
[illegible] محروم

[illegible]
کس [illegible] محروم

[illegible]
در [illegible] سلطان

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

سعدی چو میوه [illegible]

ایضاً

بگذار تا بگرییم چون ابر در بهاران
کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران

هر کو شراب فرقت روزی چشیده باشد
داند که سخت باشد قطع امیدواران

با ساربان بگویید احوال آب چشمم
تا بر شتر نبندد محمل به روز باران

بگذاشتند ما را در دیده آب حسرت
گریان چو در قیامت چشم گناهکاران

ای صبح شب‌نشینان جانم به طاقت آمد
از بس که دیر ماندی چون شام روزه‌داران

چندین که برشمردم از ماجرای عشقت
اندوه دل نگفتم الا یک از هزاران

سعدی به روزگاران مهری نشسته بر دل
بیرون نمی‌توان کرد الا به روزگاران

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باد در عشق از من نازدار شمع نعام
شب تیر مهربانان

می‌زد مهربانان در خود کشتم
جملات با ما جنان بین

در زیبای او کو کلی
تا بنشسته در چون جوانان

دل داده ام بیاری محمود دارد
مرضی عهد بر بین

سوز جان بر صاحب
نازار جان تیر جوان لشتن

اش نبر ایر سعدان
نجم بر از دستم دیانان

ش در حسن بهرور طرب خواهم
باران لحن ایز پر روان آشتیان

تم ازو درم ورسیدم
بستان کل باده و باغ باغتن

ازین خوش هم باغ الامان
بسکایی به الامان لعتشن

بیت بر در جان
المدار در تر ان لعتشن

لطف در دلم بسکن بانا بر
لجن سرو و بوستان لعتش

بر مرغ چو بر
شوبن از زمان لعتش

من نبی‌ام [illegible] جعفر [illegible]
در دیار [illegible] زبان [illegible]

[illegible] با گلزار [illegible]

[illegible] زنان [illegible]

[illegible] عشق

[illegible] نظران [illegible]
[illegible] بیدار

ای حکایت [illegible]
[illegible] در جهان عشق

[illegible] جهان عشق

[illegible] زبان [illegible]

نسخهٔ این [illegible]
تا [illegible] صحبت [illegible]

[illegible] زبان [illegible]

[illegible] زبان [illegible]

[illegible]

ز در [illegible] کشتی [illegible] دار
[illegible] دلم [illegible] خود دار

خرد و [illegible] عشق تو در [illegible]
دل بود دادی [illegible]

[illegible] سر [illegible]
صورت [illegible] دل [illegible]

[illegible] سر [illegible]
جمع [illegible] درد دل [illegible]

[illegible]
[illegible] دار

[illegible]
[illegible]

[illegible] آفتاب
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

۲۰۵

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مردی

دردینی اوزه بیان ایدم
نا چیننده نه بیلمز دلی

پادشاهی بیکس ویا بیمار
چونکه عشق یولنه ایلدی

بلبل ایله هم چه لاله گل
اولوب ... بیوده بیان ایله

باربی نا وجان ... ایدی
اولور ... جان

نعت شریف
الحال ... عشق یار ایله
... دل

معنی ... ایله حس ... عرضی
... ایله

نقش دل ... ایدی
جان وفا ... دادم

او ... ایده ... یار
... انتظار

دیلی بار ... یار
... ایدی

... بنده ... عشق
... دلی

... بیان
... ایدر

... یار ... چون
... ایدی

[illegible]

شیخ [illegible]

[illegible]

مصلحت نبود که بیمار تو هم [illegible]
[illegible]

سعدیا [illegible]

[illegible]

مقصود [illegible]

[illegible]

قسمت ایام را [illegible] / [illegible] روزی [illegible]

[illegible] / [illegible]

شعر

[illegible] از او [illegible] / [illegible]

[illegible]

[illegible] با [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گر چه [illegible] ز لعل [illegible] دور
[illegible] داریم

[illegible] فرو [illegible]
[illegible] شب [illegible]

[illegible] بنشین [illegible]
[illegible] نشان [illegible]

همو

[illegible] بیش [illegible]
[illegible] تو [illegible]

[illegible] بود [illegible] دل [illegible]
[illegible] چو [illegible] همه [illegible]

[illegible] نیز [illegible]
[illegible] بودن [illegible]

همو

عشق [illegible] نبود [illegible]
[illegible]

[illegible] دل [illegible]
[illegible] ازو [illegible]

چشم [illegible] جهد [illegible] دریغ [illegible]
دیده [illegible]

همو

[illegible] نبود [illegible]
[illegible] ازو [illegible]

[illegible] از [illegible]
[illegible] نیز [illegible]

خالدیز نقش من [illegible] خون
[illegible] قند عشق [illegible] خون

هر

بنده سلطان عشقم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذوق [illegible]

امروزه [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

معنی [illegible]
[illegible]
[illegible] عشق [illegible]
اهل [illegible]
[illegible] دل

[illegible]
عشق [illegible]
[illegible]
[illegible] دل
سلطان [illegible] دل

[illegible]
[illegible]
[illegible] دل

[illegible]
[illegible]
[illegible]

هو

[illegible]

هو

[illegible]

دیده از صبح وصال یار روشن باد باد
جان من [illegible]

از حسن [illegible] صبح جمال تو هر سحر
از شرم [illegible]

[illegible] لعل [illegible]
[illegible]

[illegible]

بی تو [illegible] فارغ از یاد [illegible] / [illegible] سر تو دارم [illegible]
شب غم عید [illegible] از [illegible] / صبح [illegible] سرو [illegible]
از غم [illegible] مطرب [illegible] / [illegible] از زلف [illegible] دارم
[illegible] صبح [illegible] / [illegible] هر [illegible] دارم

[illegible] / [illegible]
هر [illegible] از [illegible] جان [illegible] / [illegible] کار [illegible]
[illegible] / خبر [illegible] از [illegible] سواد [illegible]
[illegible] دل [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]
[illegible] مقصود [illegible] / [illegible] دارم
[illegible] لطف [illegible] / [illegible] دارم
[illegible] عشق [illegible] / [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضا

[illegible] همه جهان

[illegible] همه جهان

[illegible] همه جهان

[illegible] همه جهان

۵ ۵

کمان ابروی [illegible]
[illegible] بعضی [illegible]

عمری [illegible] عشق [illegible]
[illegible]

همه

[illegible] عشق [illegible]
[illegible]

همه

[illegible] عالم و ماه [illegible]

[illegible]
[illegible]

همه

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] جان و دل [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۵۷

[illegible] ابروی تو [illegible]
[illegible] دل از تو

[illegible] از تو

[illegible] از تو

[illegible] از تو

[illegible]
[illegible] نیاسود دل زار من از تو

[illegible] از تو

[illegible] از تو

[illegible] از تو

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بود نقش لعل عنان [illegible] افسر
[illegible]

بودی لب [illegible] مهر چو ماه
[illegible]

بود صحن چمن پر از گل [illegible]
بود صحن چمن [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جان جان [illegible]

عزیز [illegible] لطف [illegible]

[illegible]

ای بر شانه کاکل از سر لعل ...
... هجران و دلم ...

جز وفی نمای ... دل ...
... ز ... معشوق ...

فیض ... چشم ... [illegible]
... عشق ... ما

چشم ... [illegible] ... دل ...
... [illegible]

مرا از غم ... جان ...
... دارد ... جان ...

... حضرت ... رخ ... دل ...
... کس ... [illegible]

حدیث ... ز ... عمر ...
... [illegible]

... [illegible] ... بر ...
... [illegible]

تو آیینه ... عشق ... لعل ... داری
... دل ... [illegible]

کار ... دل ... عشق ... داری ...
... [illegible] ...

دل ... که ... بهشت ... آن ...
... [illegible]

نیست ... چاره ... چو دیوار
... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

دیدم طلعت چمن [illegible]
از پرتو [illegible]

ابروی دلکش تو [illegible]
ولی [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

چو موج [illegible]
[illegible]

جان [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
علی [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

اصل [illegible]
فاش [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] عشق [illegible]

عمر [illegible] حق [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

در همه کار [illegible] بوده ام
در جهان معروف [illegible]

[illegible]
[illegible]

عشق شد [illegible]
عشق شد مطلب [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

قطعه

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

فرد

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت دوست

[illegible] حضرت دوست

[illegible] حضرت دوست

[illegible] حضرت دوست

[illegible] حضرت دوست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۷

کس نیست [illegible]
تا از در [illegible]

نقش [illegible] ما بود
ما همه از تو [illegible]

[illegible] عشق [illegible]
[illegible]

عمر [illegible]
[illegible] عشق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون شب است زلف تو و روی تو صبح
لب لعلت [illegible] مسیح

[illegible] یا بود [illegible]
[illegible] ملیح

منع ما [illegible]
[illegible] تشنیع

[illegible] صحیح
[illegible] تصحیح

از [illegible] جان و [illegible]
با [illegible] باشد

[illegible]
[illegible] باشد

سبزه [illegible]
[illegible] باشد

[illegible]
[illegible]

بر [illegible] هر چه بود
بر [illegible] باشد

[illegible]
[illegible] باشد

[illegible] خود [illegible]
[illegible] باشد

[illegible]
[illegible] باشد

[illegible]

نظر از نعمت فردوس ببندم
نظر [illegible] از آن نظر آید

[illegible] زان لحظه [illegible]
از حسرتش [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عشق [illegible]
[illegible]

با ما علمی نصیحت تو بر ما ز عشق
کاین تن ز الفت طاقت جان تو بیخبر

چمنی بیا در دل ما ز شوق شان
چند از موی سر و روی بت چین باشند

بر سر نور ازل کو بود
صد زر پاک دیده با ما صحو کنند

پیر ما را ز صبح ازل جوید
چون در آتش نه ز اینکه باشند

قطعه

ما را دل ز تو باد ار بی سر
که در او چون عشق شد باید

وبا ز هر ما بصرف و دو قدم
عبرت بعهد بی دو سر

ای نام الحق عشق بیدار
مشد در تن دوم ابر چو باشند

ملامتی بلبل جان فرو عشق
شب بیعهد شعر ازان بادت باشند

ای مرد بیکسی جسم چو دیدم
چو او دو دار دیدار بیشتر

جهان جود مظهر آیات عشق
بخود پیچ عشق اخذ بر بسته

مرد عشق را پیر راه نهی
که زان بد بادان انکار بر بسته

زر در دل کجا جان ما در دست
اگر باد جهان زر بی باشند

در دل

بوی عشق [illegible] شنید او
[illegible] خوش [illegible] باز [illegible]

از [illegible] سری و [illegible] کرد
چه [illegible]

از [illegible] رسید [illegible] علم
از [illegible]

در [illegible]
هم [illegible]

عمر [illegible]
رنج مستان [illegible]

میکند [illegible] چه [illegible] ولی
الحق [illegible] کرد

از [illegible] میکشم [illegible]
بار [illegible] کرد

غزل

[illegible]
هر [illegible] کرد

غزل

دوست در دهان [illegible]
بلا از دشمنان پنهان [illegible]

[illegible]
با همه عالم [illegible] کرد

از حسن [illegible]
[illegible] کرد

حسن [illegible]
[illegible] عالم [illegible] کرد

عشق [illegible]
[illegible]

[illegible] عشق [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] عشق [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] وصل [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

٧١

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مظهر ذات است انسان ای پسر
زانکه باشد آینه او را وجود

رسته از [illegible] خود برتر کن
خویش را خود [illegible] ظاهر شود

سیر الی الله در سیر وجود
جلوه حق [illegible] نمود

ذکر او از حق [illegible]
از [illegible] بود خود تنها بود

جز پرستش از خدا [illegible]
ذات و حق بود [illegible] از تو بود

عاشق و معشوق و عشق [illegible]
بلکه [illegible] و بود [illegible]

سالک از [illegible] سیر [illegible]
چون شود وحدت [illegible]

کثرت اندر عالم از غیر [illegible]
[illegible] از غیر شود

[illegible] دل او را [illegible]
[illegible] در [illegible]

از غم [illegible]
[illegible] سر [illegible]

ذات حق تنها بود عین [illegible]
پیش از آن [illegible] عالم [illegible] بود

عشق [illegible]
خود [illegible] شود

[illegible]

حاصل نبود زبان در حسرت و دریغ
[illegible] بر تو زهد و در [illegible]

عشقم از غمی میسر بود
عشقم ز تو به میرسد [illegible]

روزی که تمام عمر [illegible] باد
ایام عمر ز دست [illegible]

دل رفت و دوری ز من [illegible]
[illegible] عذار زنان [illegible]

ر با

[illegible] تو خود جز خواهم
هم با تو [illegible] خواهم

زان [illegible] که [illegible]
بیدوست [illegible]

زان [illegible] بیاد عشق [illegible]
بنده از تو عشق [illegible]

حاصل عشق [illegible] ما
ای دوست عشق از آن [illegible]

فردا که جهان [illegible]
ما را [illegible] نخواهم

خواهم که [illegible] ما
جز از تو [illegible] نخواهم

خواهم همه کس را [illegible]
جز از تو کسی دگر نخواهم

خواهم که [illegible]
بر [illegible] نخواهم

۱۰

[illegible]

[illegible]

[illegible] غلط ام از تو [illegible]

[illegible]

[illegible] دارم

[illegible] دارم

[illegible] دارم

سلسلهٔ عشق [illegible]

[illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible]

سر زلف تو [illegible]
[illegible]

لعل لب تو [illegible]
[illegible]

فرد

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

صبح [illegible]
[illegible]

وصف [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

فرد

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بلاغ و دلالت

بان در ان عرب

بان بلعت

بای خرم کهنه را ابا

بیت لا

و عده و دلیل

صد عاش

در حج رداری

صن رداری

[illegible]

[illegible]

[illegible] امید [illegible] دل [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

و از عشق [illegible]

[illegible]

دیدم [illegible]

[illegible]

همچو شمع [illegible] پادشاهی [illegible]
در [illegible] حسن او [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عاشق [illegible]

[illegible]

جانان جهان [illegible]

[illegible]

زلف [illegible]

[illegible]

عشق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بزم نشین [illegible]
ز آتش [illegible]

روز و شب [illegible]
بیند از جهان [illegible]

صبح [illegible] من [illegible]
شمع تو [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] کار از [illegible]
[illegible] جام [illegible]

شد ز غم [illegible]
[illegible] در [illegible]

دیده [illegible] بر [illegible]
[illegible]

دل [illegible] بر [illegible]
[illegible] از جهان [illegible]

[illegible] در رخ [illegible]
ز [illegible] زبان [illegible]

دلم نالد از شوق [illegible]
چون ز نشتر [illegible] باید

چه ز نو [illegible]
[illegible] بر زند

چون ز [illegible]
لاله ز ناله [illegible] بر زند

[illegible] چون بر
جدا از تو [illegible] نالان عاشق

[illegible]
[illegible] دیده [illegible] عاشق

[illegible] تا چند از هجر [illegible]
ز درد و ناله و افغان عاشق

[illegible] بی‌جان عاشق
[illegible] جان و تن عاشق

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] عاشق

[illegible] زان دل [illegible]
[illegible] عاشق

[illegible]
[illegible] جان عاشق

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

این [illegible]
[illegible]

تا تو از روی [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] نشان [illegible]
[illegible]

[illegible] مشتاق [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

بی تو یک [illegible]
[illegible] چشم [illegible]

[illegible]
[illegible]

نالهٔ مشتاق [illegible]
از غم [illegible]

مجلس عیش [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

در [illegible]
[illegible]

در [illegible]
چشم [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
در [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

بچشم یار توان دید روی شاهد ما
که در صفت جهان ز نا فرق ناپیدا

بیان وصف تو از دل حزین نتوان
چو او وصف تو نتوان نظر اوصاف

از لطف بخواه ای جوان جهان [illegible]
ولی بقهر برا ای درعین ناصاف [illegible]

علی رضا [illegible] وعظ ز دل فراق [illegible]
بیار ای دلبر [illegible] چو ز انکه [illegible]

چو مرده ولم [illegible] دل [illegible]
بیا ای عشق [illegible]

[illegible] عشق [illegible]
[illegible] عشق [illegible]

عدو ز عشق [illegible] جمع کند [illegible]
ما صاحب [illegible] نور ما

ز دوش [illegible] دلدار [illegible]
ولی چون [illegible]

بر چهره [illegible]
دلبر [illegible]

دلم [illegible] فرقت [illegible]
و [illegible] عشق [illegible]

[illegible] که در جهان [illegible]
[illegible] عشق [illegible]

بچشم وعشق [illegible]
جهان [illegible] جهان [illegible]

هرچند دورم از تو ولی دور [illegible] بسازم امید وصل تو [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بود با ما در سکوتی [illegible]
گره از کار فروبسته [illegible]

کرده ام [illegible]
[illegible]

از خرمن [illegible] جدا
از جوشش دل [illegible]

داد مسکین [illegible] صبر
در شب [illegible] محرم [illegible]

نامه [illegible]
[illegible]

نامه [illegible]
چون [illegible]

بضاعت [illegible]
بسر [illegible]

در مجلس [illegible] چراغ
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

نقش ورق بخصوص زده حافظ
حالی به رندی ... خواهم داد

گرشاد ... ز بار فراق ...
دریغ عاشق ... چه یاد داد

دیدی که دلدار ... بنشاند
خوش ... دل ... نوشاند

پیچ شب ... خرابم ... رحمت
بزم ... بسم ... داد

... دلدار ... طرب
بوسه با لطف ... باد داد

چو ... چشم ... نبود
... حافظ ... یاد داد

چو شمع صبحدم ... بدوش
... بسم داد

دلم ... ذوق
درس ... یاد داد

... طره ... نظر
... یاد داد

صبا ... دو ...
فردا ... بسم داد

بعشق ... باد
... صبحدم داد

... دل ... باد داد
... باد داد

... زمانم

دلبند من از خوی تو شد غم ملازم
وزان خط چون سبزه دل بر تو نوش باد

کام من نامه از دو دیده روان
بی تو عارض خط تو در دهن مباد

حال صحبت معز الدین حیدر
لطف برست در دم و طینت [illegible]

ورنه دل من است که بر تو [illegible]
دل از غم خود دم و جان بر تو نوش باد

مست بر صحبت آن [illegible] مباد
وجود ناز است از دو [illegible]

در بند [illegible] چون [illegible] عادت
مجال [illegible] به پیش به [illegible] مباد

عمر من در حضرت عشق رسیده
بعد [illegible] خون بر تو نوش باد

[illegible] دو زلف [illegible]
[illegible] به غم بر تو نوش باد

بر [illegible] ره [illegible] چشم
[illegible] چشم غم [illegible] مباد

[illegible] دو زلف [illegible] دو [illegible]
[illegible] بر تو نوش باد

چند [illegible] دو زلف [illegible]
[illegible] چشم [illegible] مباد

در ازل بست دلم با سر زلفت پیوند
تا ابد سر نکشد و از سر پیمان نرود

از دماغ من سرگشته خیال دهنت
به جفای فلک و غصه دوران نرود

هرگزم نقش تو از لوح دل و جان نرود
هرگز از یاد من آن سرو خرامان نرود

[illegible]

هر که خواهد که چو حافظ نشود سرگردان
دل به خوبان ندهد وز پی ایشان نرود

گر رود از پی خوبان دل من معذور است
درد دارد چه کند کز پی درمان نرود

آن چنان مهر توام در دل و جان جای گرفت
که اگر سر برود از دل و از جان نرود

هر چه جز بار غمت بر دل مسکین من است
برود از دل من وز دل من آن نرود

[illegible] دارم

[illegible] دارم

[illegible] دارم

[illegible] دارم

[illegible]

علاج محنت [illegible]
که [illegible] دارد

دلم [illegible]
دروغ وعده و [illegible]

مباش [illegible]
[illegible]

[illegible]
که [illegible] دارد

[illegible]
[illegible] دارد

علاج [illegible]
[illegible]

مدار نقطه [illegible]
[illegible] دارد

[illegible]
[illegible] دارد

[illegible]
[illegible]

[illegible]
جهان [illegible] دارد

تو بنده‌ای و [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

فقیر و خسته بدرگاهت آمدم رحمی
که جز ولای توام نیست هیچ دستاویز

بیا که هاتف میخانه دوش با من گفت
که در مقام رضا باش و از قضا مگریز

پیاله بر کفنم بند تا سحرگه حشر
بمی ز دل ببرم هول روز رستاخیز

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست
تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

سحر به بوی گلستان دمی شدم در باغ
که تا چو بلبل بیدل کنم علاج دماغ

بجلوه گل سوری نگاه میکردم
که بود در شب تیره بروشنی چو چراغ

چنان بحسن و جوانی خویشتن مغرور
که داشت از دل بلبل هزار گونه فراغ

گشاده نرگس رعنا ز حسرت آب از چشم
نهاده لاله ز سودا بجان و دل صد داغ

زبان کشیده چو تیغی بسرزنش سوسن
دهان گشاده شقایق چو مردم ایغاغ

یکی چو باده‌پرستان صراحی اندر دست
یکی چو ساقی مستان بکف گرفته ایاغ

نشاط و عیش و جوانی چو گل غنیمت دان
که حافظا نبود بر رسول غیر بلاغ

[illegible]

[illegible]

که دارد

تحفه در سر ما نیز و سلطان [illegible]
الست و نمکش نیز ز ذوقت بگویم

گه در سر سودای لب یار [illegible] بینی
گه ناز فلک وصل [illegible] بگویم

گه شکوه [illegible]
ور [illegible] ۱۱۸۱ [illegible]

ز دوری [illegible] ادا کن
[illegible] بگویم

دل [illegible] صنم
[illegible] بگویم

تا [illegible] یار [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

بغمزه رونق بازار [illegible] شکنی

[illegible]

بابروان [illegible]

[illegible]

بدین [illegible]

[illegible] شکنی

نگار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حافظ [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

دوران چو [illegible]
یارب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ز عمر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

به چشم کرده‌ام ابروی ماه سیمایی
خیال سبزخطی نقش بسته‌ام جایی

[illegible] حافظ
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

به روز واقعه تابوت ما ز سرو کنید
که می‌رویم به داغ بلندبالایی

مکدر است دل آتش به خرقه خواهم زد
[illegible]

زمام دل به کسی داده‌ام من درویش
که نیستش به کس از تاج و تخت پروایی

امید هست که منشور عشقبازی من
از آن کمانچه ابرو رسد به طغرایی

درر ز شوق برآرند ماهیان به نثار
اگر سفینه حافظ رسد به دریایی

فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب
که حیف باشد از او غیر او تمنایی

در آن مقام که خوبان ز غمزه تیغ کشند
عجب مدار سری اوفتاده در پایی

مرا که از رخ او ماه در شبستان است
کجا بود به فروغ ستاره پروایی

که برابر جهان و هرچه در اوست
عکسی ز پرتوی از رخ اوست

که اگر جهان دیگر چه در دست

نکس پرتو لب نه ریزد

[illegible]

[illegible]

همه عالم جهان [illegible] پیچیده او

[illegible]

[illegible]

[illegible]

همه ادوار جهان پیچیده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در کمان بودم [illegible]

[illegible]

هر که در [illegible]

[illegible]

که بود [illegible] بالا بلند و [illegible]
که بود [illegible] دراز

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ساقی الا بشتاب که بشب

ساده که درویش باشد

[illegible]

عشق [illegible]
مصحف [illegible]

[illegible] دردمندان [illegible]

[illegible]

در چمن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عشق را [illegible]

این خرابه [illegible]

[illegible]

عید است و منم به غم نشسته [illegible]
دیدم که [illegible] عید دادم عشق

بستم احرام کوی یار
عید کردم [illegible] قربان دم عشق

کشته ام خود را ز خنجر عشق
[illegible] صحن [illegible] حرم عشق

[illegible] فرق سر
[illegible] عشق

دوش [illegible] شد معلوم
دیدم [illegible] حضرت اعظم عشق

[illegible] مسیح [illegible]
شد [illegible] محرم عشق

جمله [illegible]
[illegible] شبنم عشق

[illegible] دل
[illegible] دم عشق

شوریده [illegible] جسم [illegible]
[illegible]

[illegible]
جلد [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

این عجب [illegible]

[illegible]

هم پرده زمین برادست و پنهان شکر
که خود هم اوست از عالم برون با چشم تر

نبیند اندر دل شکسته جز عشق دلبر
ای جان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بگذر ز عقیق [illegible]

ز وجود [illegible] فریب

امان [illegible]

طرف سعد الملک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

عشق او در سینه بود معشوق دارد در کنار
گفتم از بهر ... پرده دار ... [illegible]

تا نشود ... [illegible] نقش ... [illegible]
مشت ... عشق ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

۹ ۵

از [illegible] چیست
جز [illegible]

[illegible]

چون [illegible] چیست
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

طوطی را سخن [illegible]
عندلیب را باغ و گلزار

عاشق را بلا و محنت بود
کار معشوق ناز و عشوه بود

[illegible] وفا [illegible]
[illegible]

[illegible] خوش [illegible]
[illegible] بس [illegible]

حسن [illegible]
حسن در [illegible] ناز

قاصد [illegible] تو [illegible]
دور از تو بود [illegible]

غنچه [illegible]
[illegible] خوش [illegible] همیشه [illegible]

[illegible] لب [illegible]
دلبر [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
شمع مجلس [illegible] صفت

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

واعظ فسرده بود علاج [illegible] مرا
[illegible] برق [illegible] افروز تر

زاهد از بوی [illegible] صحبتی چرا
[illegible] این [illegible] او [illegible]

[illegible]

دله

[illegible] دوش [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دیگر

غمت در دلم [illegible]
دلم را [illegible] و درد و غم [illegible]

[illegible] زبان [illegible]
چون [illegible] صفت [illegible]

فراق [illegible] بود
عجز و اضعف [illegible] نه بپیچ و تاب

دردا [illegible]
چون [illegible]

[illegible] زاد
لب [illegible] برات [illegible]

[illegible] عشق
خوش آن راه [illegible]

فرو [illegible]
لب یاران [illegible]

ملک [illegible] گرد [illegible]
لب [illegible] زبان [illegible]

کلاه فقر [illegible] دین و دنیاست
[illegible] داد

[illegible] یک کله از ما [illegible] داد
[illegible] داد

[illegible] صبح
[illegible] شب [illegible]

دلم [illegible]
[illegible] او دارد [illegible]

[illegible] حسنت ز تجلی دم زد
عشق [illegible] آتش [illegible] زد

[illegible]
عین [illegible] زد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ما نفس [illegible] بسته ایم
[illegible] بسته ایم

امروز [illegible]
بیمار [illegible] دیوانهٔ ما

[illegible]
دارا [illegible]

[illegible] فرو افتادم
[illegible]

[illegible]
باز [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

این چشم و قصه [illegible] صنم
این [illegible] چشم [illegible] صنم

[illegible]

قطعه [illegible]

[illegible]

چون بخت [illegible] صنم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

[illegible]

ایضا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باز از دو دانه صد من سر کن
بیچاره دلم جمله با در من کن

امروز چنین بدر الم چیزی نه بود
او تو چنین بتر بیس چین بود

از عشق تا تو فی دلم بید
بدانم گشتم چو با تو بود

الم بی فرا هم فرو
الا یحی دلی سر فروتوی کن

شیرین بستان من باده برد یتیم
از تو گه بیش خوانت ستم

او قرون بی زبیه از تو گون
فی نسیم ابجر صبح گرد

عمر بی یار هم زری گاه
بهو خاوری کار م خروشان

تا تیغ چو بنش دلبری
الصبح نسیم جان کن

او دست دهد و طعن از دی بن
بوتان چو جهد از این بزیر نزن

روان طعن دل از دیش باد
ملک محبس بنه فی

آدم همدم شب جمعه زن
پنهان بنهیش زن

در بزم تو دلو صبر بگذار
پخته نبا بسی دن تنم

بس ملولی [illegible] حرف کس
این بقعه را [illegible]

قسم به [illegible] این
هو [illegible] الله [illegible] این

عشق [illegible] مبین
دل [illegible] ما [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الحمد [illegible]
[illegible]

[illegible]

الحمد [illegible]
[illegible]

[illegible]

الحمد [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الحمد [illegible]
[illegible]

عمر ما در ... پایان
از دوری در ... بجان

... از غم او در ...
...

عمر ...
...

ار ...
... ار ...

...
از دوری ...

...
...

ار ...
...

از دو ...
از دور ...

...
...

ار ...
...

...
...

[illegible]

مدت بسیار از هجر او ماندن
بالجمله بردم زیر لب [illegible]

نقد وصل ندارد که دل پنهان
[illegible] جان

از وعده وصل [illegible] دوری از آن
جواب [illegible]

از [illegible] در رفتن
بس [illegible] عشق [illegible]

[illegible] بر چشم
[illegible] چشم

[illegible] از هجر [illegible]
روز [illegible]

دل [illegible] چند
دست [illegible]

[illegible] عشق از [illegible]
[illegible]

[illegible] جدا
[illegible]

بود [illegible]
[illegible]

[illegible] دلم [illegible]
[illegible]

[illegible] بماند [illegible]
[illegible]

عجب و غنی کو حسن بر ما [illegible]
روز کار [illegible] خوش [illegible]

بهار دلبر جان [illegible]
چشم [illegible] در بر

[illegible] جسم [illegible]
تو [illegible] جسم

ستم [illegible] عریانی
چشم [illegible] سوخته [illegible]

میرزا باده و نقل [illegible]
[illegible] بود [illegible]

عشق بود [illegible] هر دو
[illegible] پرتو [illegible]

باز عشق [illegible] الود
[illegible]

شام [illegible] شبهای [illegible]
[illegible] دلسوز جمع

۱۵ و ا و [illegible] ف
[illegible]

۱۵ و ا و [illegible] ف
۱۵ و ا و [illegible]

[illegible] ا [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] بنشینند
نقش [illegible] در چمن بنشینند

[illegible]
چشم [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ز لطف [illegible]

[illegible] آسمان [illegible]

[illegible]

[illegible] آسمان [illegible]

[illegible]

خار در آتش فتد [illegible]
هست دایم خار زن آتش نشان

طالبی [illegible] در بیشه [illegible]
در عشق [illegible] زبان

صد سمندر [illegible] شده
[illegible] شده

ناله‌ام [illegible]
[illegible]

[illegible] آتش [illegible]
[illegible]

[illegible] در [illegible]
[illegible] دار [illegible]

از [illegible]
[illegible]

[illegible] در [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] دارد

[illegible] عشق [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] بر طرف [illegible]

چشم [illegible] در [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible]

[illegible] قسم [illegible]

[illegible]

[illegible] غصه [illegible]

[illegible] در علم [illegible] حرف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صد ره او ز شوق پیش نقطه بر زد
این نقطه غلط انداز ندیدم چه خبر

گو در چشم [illegible] و [illegible]
منظر خود [illegible] ندیدم چه خبر

[illegible] دل [illegible] ندیدم چه خبر
[illegible] ندیدم چه خبر

این سبز [illegible] خسرو خوبی [illegible]
وز [illegible] چشم [illegible] دیدم [illegible]

[illegible] ندیدم چه خبر

لب چو [illegible] زلف [illegible]
[illegible] لطف [illegible]

[illegible]

این چه حسن است که در چشم تو پیدا شده است
سرو چون قد تو [illegible] در دامن [illegible]

کو دل [illegible] و [illegible]
در [illegible]

این چه دلست [illegible]
این چه [illegible]

[illegible]
[illegible]

این چه خسته [illegible]
[illegible]

این چه [illegible]
این چه [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

رخت که سرو صفت پا به گل زده
که لاله در چمن از رشک پا بسر دارد

ز بیم نرگس چشمان تو [illegible]
که پیش مردم ابروی او حذر دارد

کدام صبح نسیمش ز [illegible] دارد
که [illegible] ز [illegible] دارد

[illegible] که گل [illegible]
که پی صبا [illegible] دارد

زنار زلف تو [illegible] از درون
که [illegible] دارد

ز داغ [illegible]
که [illegible] بر [illegible] دارد

ز [illegible] پیک [illegible] عشق
[illegible] دارد

نظر [illegible] دارد
کدام [illegible]

نشسته [illegible]
که از [illegible] دارد

تو [illegible] صد [illegible]
[illegible] دارد

چو [illegible] عشق
که [illegible] دارد

[illegible]
ز [illegible] دارد

محمل لیلی حسن فرود آورد باز
پرده مجنون عشق کوکبه پایان رسید

چشم الم عشق بار از جوار هنر
مژده تیغ نمود و گل کفن رسید

حاصل بهار نو خبر تسلیم آمد باز
رونق بینش ما پرده داران رسید

رو فکن هم پرده داران رسید
سلسله عشق تو سر به جنبان رسید

در نظر آدم است نخل ... مول
بلکه ببال زخم ... رسید

خانه چشم شد بود سرای ... باز
دیده چشم کی ز دوست طوفان رسید

از دل شب عشق ... از دل ...
کوکب ... سلطان رسید

... مشتری ...
... پایان رسید

پنج مهر ... [illegible]
... [illegible]

پنج مکو ... [illegible]
حسرت غم ... [illegible]

جان ... [illegible]
محتشم ... [illegible] رسید

بر لب ... [illegible]
... [illegible] رسید

۱۱۰

سر گردن شد ... [illegible]
مرا افکنده ... [illegible]

شکر خنده ... [illegible] در ... [illegible]
... [illegible]

... [illegible] کرد ... یار افتاد
... [illegible]

... فراق ... [illegible]
چون نالان ... [illegible]

... [illegible]
... [illegible]

... [illegible] ... بادام ... [illegible]
... [illegible] ... ابر بسته

اهوار ... [illegible] ... ابر بسته
دوست ... [illegible] ... ابر بسته

... [illegible]
... [illegible]

... [illegible]
الهوار جان و دل ... [illegible]

... [illegible]
... [illegible] ... ابر بسته

دولتم ... [illegible]
اهوار ... [illegible] ... ابر بسته

... [illegible]
الهوار جان و دل به هوار ... [illegible]

[illegible]

تو لیلی و من مجنون [illegible]

[illegible]

زلف عنبر [illegible] مجنون [illegible]

تو [illegible] مجنون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

غرض ما نقش بود کز ما بماند
که می‌بینم بر این تعجیل [illegible]
لب شکر [illegible] ز چشم [illegible]
بجز [illegible] و تن [illegible]
چو عشق [illegible]
نهاد [illegible] بار [illegible]

فلک [illegible] خامه [illegible] از [illegible]
[illegible] در [illegible]
کمان [illegible]
[illegible] از عمر [illegible]
[illegible] عشق از [illegible]
بجز [illegible] و [illegible]

فلک [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] سینه
[illegible] دشت [illegible]
[illegible] پیش [illegible]
دل [illegible] عشق [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

فلک [illegible] فرمود
فرود آمد [illegible] در [illegible]
ز بس [illegible] چو [illegible]
[illegible] از [illegible]
در [illegible] صبح [illegible]
جهان [illegible]

نگه سیاهی عزیز من
به بستان برو و بنداز پیش گل [illegible]

اگر مسیحا بود عیسی
منم همه عمر از عشق بیمار

لبت به دلبر داد به یاد داد
چه با عشق و در زنجیر سرکه داد

به دو زلف پالم [illegible]
مستی کرد در زنجیر کار [illegible]

از دم عشق ریز زنین
که مست شد [illegible] باز

که پروانه سر [illegible] بود در [illegible]
دو عزیز چه دوق [illegible]

بر زد دار [illegible]
جهد [illegible] از سینه جوش

چو پر زلف عنبر [illegible]
عود در خانه [illegible]

صحرا [illegible] داستان [illegible]
[illegible]

چه قسمت [illegible] صحرا [illegible]
در [illegible] شد

که صحبت [illegible] شمار
[illegible] دام [illegible]

شما [illegible]
[illegible]

۱۱۲

ما کمان ابروی تو صالکی ام
ابروی تو از چشم بیمار من

هر که در بزم تو دوران دو جام
[illegible]

کشتی در [illegible]
[illegible]

[illegible]
برازنده [illegible]

بود محبت از تو
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و ف

[illegible] جان و قرار دل
[illegible] دل

[illegible] دل
اکنون [illegible] خسته دل

[illegible] دل
عمریست که به جور تو ام از دل [illegible]
جان مضطرب ز درد و غمش بی‌شمار دل

[illegible] دل
دل در فراق [illegible] زناله [illegible]

[illegible]

[illegible] دل

[illegible] مرا

[illegible]

ای شده کارم ز بیداد غم
ای ز ناکامی دیده دوای

باز ز تو بر دل ما عشق
ناز تو بر ما ز در آوری

ای رخ ماه کرده جان داده
در دل ما بر ما چه داری

ما ز جان ریز خون ریز داد
تا به ما بر ما ز ما کاری

که سزد دلداده کم نام را
همسری و بس به نام آوری

چون خسته بسته شد دلها بسر آید
هم گر از غم [illegible] دری

با همه [illegible] ما چو ز یاران
ای همه [illegible] ما صحبت دیوان

ای همه [illegible] جان داری
گر ز [illegible] [illegible]

[illegible] ز جان [illegible]
[illegible] دلداری

اگر از [illegible] [illegible]
[illegible]

ای نگار [illegible] از من خوش که جهان [illegible]
هر که [illegible] چون [illegible] باد

[illegible] ازان روز که [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible]

گر زچنگ ملک الموت گریزان باشی

[illegible]
[illegible] [illegible] شمع باشی

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

آه ازان روز که افتاده و حیران باشی

[illegible]
[illegible] زد و هم تو [illegible] باشی

گر تو همه رنج و محنت باشی شاد از اخلاق کسی در همه آفاق شوی گر عقابی تو که مرد زبون شو

الحکایة

زن مرگ در آینه تو حیران باشی

گر بنده ای تو هم از غول بیابان باشی

گویند مرا که ... از یکدیگر ... باشی

پس ازان روز که خود ... [illegible]

[illegible]

غم مخور قصاب فردا از صراط المستقیم
هر که هست از منصب و منصور [illegible]

بیت

[illegible]

همچنان ماهست [illegible] فاش [illegible]
چه طرح [illegible] بقلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
ملا ما الا [illegible]
هر دو که [illegible] کار [illegible] سرو کار
[illegible]
پا صید دل [illegible]
[illegible]

از فراق آنچه کشیدم که بر آن ... کنم

ز من خویش رخش ... گلشن کنم

گنج مصر را و کار عزیز آید چه ... هزار

آوای فرخ ... بکوهم
از نگاهی ... بکوهم

به ... ... نزد ... ...
به ... قدم ... بکوهم

آخر ... ... دوران ... ۱۹
... ... بکوهم

... ...
... ... بکوهم

دف دف نشنا چه باشد کز ازو هجانه
ز سرگشته وادی حسته جانه

ازین رفته ملکا ره از ایر یار است
ورین ماندگار در قید غم جاودانی

کنز ساز ای ملک محرم دران کو
چه دلهای شیدا عشاق جانه

جوان ... ... و خنده ها
جوان ... ادب ... دانی

... ... با ... دادران درد دل ...
... بلبلی ... ...

زمانی ... ز عیش ...
جوان ... ...

چو دلدار دلدان بزم و خنده ...
چو دلدار دلان ... ...

١١٧

ببین تا زان نظم کی تا زنان
رفیقی در نظم ادا نوازان بی

که جابجا هزار نوای بار دل
ور زان زنی بوی تا بوزان ارغوان

بیاموزی کلید از نظر از هر دانی
سلامی بدیع از الحان بین

بدان زلف نعمت زنان بخوانی
بدان زلف کل کلچین تا بنفش

کشد کشت اگر توی آن آستانم
زمین گیرد و گردان مسیر بهشت و آهم
نا کامی و خواریم رنجی آور

منزو آستان تو و با سپاسی
چه سبب بهار برق بیانی
لشکر به عزت و کامرانی

مگر فقط به جهت این بیت به جان ادا
ز وصل و بی تا به عمر تا در

کنیز و مولا به آواز امیدوار
الهم و الود از آن مال کمر امید بار

ایوان خم بیت زر کلان
وفادار زنی از ز با در اول شد

برادر نوازان به شکان
کار دار و زر دار و زر کرده

بازو بی مدعی ملک ابد فخر زر را
ای کس نکشی تیغ به خانه درگه را

دیستی

ای یار دراز ظرفی مهر یار اهل ... را بیس
شمع ... یار ... جوان ... زد ... خش

بادی به تیغ بعضر ارزد درسم ... ز بیا
بعد جوار ... کسی دیدار ... حسن باشد

عجب بازو بی ... تم حسید ... دم
عجب دارم ... تیغ دارم ... ز بیا

هیئت نقد عزیز را اعشبار بیت   ای غبار رهگذر فلک ابعد ز مرا   سوختم چنان چو ذره که هر که نهان شد   بایدم به تیر صد ره بگذرد مرا

از اسب ... زدم به درمان ... کار
به دو حالت ... نحو ... روزنم زن

و ما یار دم ... یاد روزنم زن
بطرز گلی ... ذات روزنم زن

ای عجب ... دل ... این غم را
دستی ... ز دیده ... غم

بازآمدم ز تیغ ... ضعیف بار زرین
بی ... دار ... ضد دارد سر را

نومید از آن کلاه ... ما ... رزن
ایمی دیدها ماها ما زخم رزن

جنی در

کلاه جز آن ... دیدار ... ام رزن
بر کلاه ... کله نوشم

از روم ... فرزانم رزن
و از ... کلاه ای ... رجی رزن

چه بار ... دیدار ... ام رزن
جدا از نیاز چه ... بس دیدن دیدار نیم

از جفا همه حباب نان بنشستم
و یاد شکسته افغان من رفت

بر دست ... نمی ... ریش
که چنین ... بر دست ... من رفت

چه دیدار ... چنین ... زدم چشم
چه ... دنیا ... من رفت

ای همصبا ... زنی
با تو ... نگار

بارز ... جز ... نگار
صنم ... باز ... نیم

از ... دل ... نگار
بی تاب ... نگار

[illegible]

... از ... زرنی
از آن ... جانی

شوخی که بردن آمده [illegible] دم انداز
ابروی غمزه را [illegible] اینست

الهی [illegible] از نظر [illegible]
بر ما [illegible] غمزه [illegible] اینست

وله

تا [illegible] اند [illegible]
[illegible] تا کار اینست

[illegible] دوران [illegible]
از [illegible] دل [illegible] اینست

هرجا که رزد خانه می رفته بسیار راح
اینست که از خانه بردن تاخته اینست

ای [illegible] خیل نگاران
اینست که از قد علم افراخته اینست

وحشی به لطف علم [illegible]
یکباره متاع دل و دین باخته اینست

بیا و ببین [illegible] بهم [illegible]
[illegible] دور [illegible] کار [illegible]

تا [illegible] نام [illegible]
عاشق [illegible] دعا [illegible]

لطف او [illegible] نیست با [illegible]
[illegible] از [illegible] در [illegible]

وله

یار [illegible] با [illegible]
[illegible] با او [illegible] کار [illegible]

۱۱۶

هر از ابلهی با ... [illegible]
صد عقده ... [illegible]

نظم ... [illegible]
فغان ... [illegible]

طبعی ... [illegible]
و ... [illegible]

جنی

ادعیه ... [illegible]
دل ... [illegible]

کدام سنگدل از درد من خبر یابد
که یاد جور دل سخت کوه‌ها نکند

کشیده جام و بسر سکه کشتی دارد
عجب که بر نکشد شیخ دست ... نکند

کم است هر چه ... در کل ...
اگر شراب بابا ... کاله وفا نکند

آن ... [illegible]
کمال لطف ... [illegible]

لطفی که ... [illegible]
عمر ... [illegible]

لطفی که ... [illegible]
جانان ... [illegible]

جنی

از ... [illegible]
بجای ... [illegible]

چنین نقش در ... بسته ... بندد
گلی تر ... آن ... در ... می پرد

چه کلبن ... ... بندد
که از بیم ... کمان ... بندد

کمان ... چشم ... برمی زند
دهنی ... دیده رود و خون عجبی بر

جو در ره باشی تیغ زدل ... برمی زند
ابا برق ... و در خرمن دلش

زبانم هیبر ... حضرا اندازه می رسم
که بر حرف من به یکی هزاران داستان بندد

خدنگ خورده ام کار از شست باز ترکاری
که از ابروکشی تیر و تهمت بر کمان بندد

رهی در پیش افتاده است و من هم رهزنی دارم
که هیچی بر کار بدانی تاخت از دل قصد جان بندد

گلی ... ... در ... چنین
... ... بندیم

... ... ابدیم
... ... ایم

... ... بندد
... ... رحم

... ... بندد
... ... دلش

آن تیر نظر ما ... بر شستِ ... بیفکندیم
حسنی ... ز دو ابروی ... [illegible]

بر صفحهٔ رخ زلف ... خط ... بر سیم
سرکش ... [illegible]

حالا که ... دیدیم ... دیدیم
از ... [illegible]

شب ... مردم ... [illegible]
از رفتن یار ... [illegible]

از ... [illegible]
دل ... [illegible]

تیغ در دستم ... ز بان ... رسیدن چرا
میکند ... لطف ... ز بان ... [illegible]

سر ما ... [illegible]
ایل ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

دور از آن ... [illegible]
... [illegible]

وحشی

آه تا کی به رنج و بازن سان بازا
الکه تو دم از روی کجا ما بازا

شده زد دیگه هجر تو ما را یکشب
که همان رهبر خونریزی ما شد بازا

وحشی
چشم تو از ناشنیده از شنیدم
چی از من بیا یکه را آمد لطفی

کرده عهد که باز آید و ما را بکشی
وقت است که لطفی بما کن بازا

چه دل یک بار نامی در کمان لطف
بخوان آن نگاه و بر آنکه رنجم

سرو از شرح عارضی نا شنیده ارشیم
باده به نرد داروم صد کلام از روزت

رشتی و با زمی آید و غم تو بجانب
جان ما سینه پر حسرت چو آید بازا

وحشی
بعد از دو جهان ... از انکه دوری
ای ... وحشی ... بازا

وحشی
یکی در شب ز نا او وحشی
یعنی دیار از حسرت روشن

دو روز ... شب ...
در کوی ابی آه و دل ... نو بهار

آه از یاران ... دردی بجوا
دیوار از دیوار یاران آه

بیچاره منت ارچه بیمزه را
بیچاره تلخ درد و درد را

اگر درد زنبلک بچه ما نی
الستی ادم چو درد تو بر آ

فاتحان غالی در درد حسنی
دلجی از ادب غم زد ایشی

ای دل این غم از بحکی امر جفی
تا ریخ ازدم طرح غم امر جفی

که ای نالش رست دزدید ریگ
کدای بهر چاره بیرد عهد به درد

زاکراه عشق من به نیاز نیست
رست با عزیز کرم منقب بر نیست

سگ در دام صید دیگر انند
ز شمع بزم عزیز آتش فتنه

همه دلبند بودای ایمان
انیز از ادراک ادر ایمان

که در دل بگی تنگ دود دل ا
هوای وصل تو چون کی دارم

بود منزل با دیگر ای عاشق
بان دل بیک بار ز دی عاشق

درد دلکون ذوق دار درمن
در کار طلب ذوق دار درمن

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

فلک صد بار باید طی نماید
که چون من دلبری در عرصه آید

نیابد هرگز این چرخ مقوس
چو من رعنا نگاری در بر کس

شبی با من بیا لبی سر نهادن
مرا جا در کنار خویش دادن

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

چنین دانم که با یار دلارامم که
بینند اربرم را با بد بی خبری فرزند

دلم جز بست دیگر هم از تو
بود هر جا که بهتر بود دل تو

درون اندرونت تا زند در خیابان
مرا زد در دیگری ازاده بردن

که فغان از سیل بیداد
چو طاهر شد کنون کو بهوانه

و یا من رکت عهد خوفت زنم
قمار عشق با هیزی سیار زنم

شود دردم با بار درد روشن
که موی جوش تو باشد که از ازرنج

گر چشم مژه تقصیر باشت
کند عاجز مرا جا بجا بابت

بیت

از آسیب تیغ یاد اوبرنداری
ورنه با تو بنیا انتی سربرندان

گفتم تو مم لطف تو از رنج
گفتم صنم از زر برتر تعرضی

بیت

مشتمرد به دل گیم زن
امروز بیا تا از نیتی برنج

ورودی کی‌ها با این درد لبی‌بار
بیا بانج که او درد دو او ار

دم چو صبح از دم عیسی دمیدن
مسیحی زاده بر بستر نشاندن

بناز زلف شب در لب نشاندن
چو خورشید از سر بام زدن

بیان ناکام در شکر نشاندن
بیان شکر شب را نوشیدن

با دو لب مطرب و دلدار داشتن
به جز دو ده دهنه بر نشاندن

پس آنکه بهر دو چشم ما نظر
نشستن عود در مجمر نشاندن

چشمش را به سرو و مکان کمان کش نگر
در سینه درد دستی برآه هم کش نگر

دستی زلف ابر آشفته در گرد ماه سمش
خنده مکان ریشه در دامن ناکس نگر

دین بهر دل با دیگری نسخ
به خود در از ... بار در ... ناکس نگر

از قیصر ... بیند بر آن ... نگر
از در حسن ... او در شکال در صد ... نی

الهی ... با ... نگر
... در ... بی ... ایم

... از ... بر ... دارید
... بی ... نگر

از الم تو فغان در نگارم بر دنیا
سرو ما چمن و من دیگر نرخیم
اگر زارد در این جفا بو ایشف
با چنین کار نکند بوی گل [illegible]
بره‌ای بردبای [illegible] رعنا
چه نسیم ز غم بیرا زره صبا
دل
دام نظر می‌شود بر چمن اندر [illegible]
حسن تو [illegible] در دیار مردم [illegible] بگرد

همه بیهوده ز هوای گل رویت نالم
ز در صبای نکردی ره چه گل تا دانی
با تو ای [illegible] کس گشت گلستان زارد
مشتری مانند زیبا من زیبا هوا
کرم سرای مهربان تو از اهل صفت
یکی چیز هم ببر دکند شاخ گیا

در ماند ز بیجان [illegible] نفحی رحمت
بجوی [illegible] ارزقان ارزانی ما
بادی [illegible] ز جان [illegible] نفی غم تا ما
از [illegible] من [illegible] نکوئی تا ز
از غم [illegible] [illegible] بر ما
جز از [illegible] نگار از غم ما ز
نا بطلب [illegible] بار [illegible] کرد ما
ای [illegible] نکو [illegible] حسن ما
دل

بگذار بلطف نه دلان رد گوهری
[illegible] نظر [illegible] باز را

یا هر چونی کنی [illegible] رزا

بخرام و باد زلفی ده آن سرو ناز را

وله

ای نامه [illegible] شعر [illegible] ساز را

صاحب عشق [illegible] [illegible]

لب از رحیم ماند [illegible] کار دراز را

محمد [illegible] ای [illegible] جان

خوش آنکه تو نشینی و من پیش چشم تو
سازم بهانه بر سجودی نماز را

حق ترا بعشق منی آوازه شد بلند
محمود در جهان شهره عالم ایاز را

از شمع سوز در دهن ای جان که گفت
پیش که گویم این الم جان گداز را

[illegible]
[illegible] زده [illegible]

پیرم [illegible] وقت
[illegible] رفت

[illegible]
[illegible] صورت

ای در [illegible] ارباب جان

وله

جولان [illegible]
بگذار [illegible] ناز را

ب دیه

وه چه مسکین کشم از عشق محابات
جامی از درد تو جان داد و بعوات

پروانه سر کشیدم سر در ره ملامت
موی سفید نکم جا در دست بهشت

بنگر ز ابر جان اسو بلات
ملکی که طرف الکلمه زنی

ای از هلال ابرو بر آفتاب تابان
مشکین کمان کشیده من چیز کشیم گشت

آید ز چشمه چشم ابر صبا بت
گر جان برت کند از سیم و زر بت

کم زن گره چنین را بر قصد من رشته
تاب گره نیارد از تار دلکه میانت

غم عشق تو از آنی نشود
زر زال الدر عیسکم اسلامت

خود لطف شما که ز دانه استم زر ازضمانت
بی کلام عمالتو بکلی رضا نخند

کاشته صلد بیر خادر دو بلند
ماننده تسم از ضم زنا ز بیجانب تو

بار ز جدا شک بیضم ز الجلان زبانت
بودم ز جنبر امیر کلمی مجوز باسم

بنشین دمی که جای ام خبر را زبانت
لعل تو جان دو تسم از غم دارم رسیده جانی

روز الم [illegible] بشکل [illegible] با مراد [illegible]
و [illegible] ان کاین [illegible]

بدین مسیحم به چنین [illegible]
[illegible]

دل

چنان [illegible]
[illegible]

با ازبان [illegible]
[illegible]

دل شنی ازبان [illegible] باشد مراد قلب
[illegible]

لب [illegible] از دل [illegible]
چون [illegible] از [illegible]

صد جان هزار جسن تو کرده بیا حسن
هر کز نکار [illegible] ناز کم نخواست

در دیار [illegible] تو کز [illegible] حقیقت
بر ما مگیر [illegible] کنه از [illegible] حیات

شد داستان هجر [illegible] اشک [illegible]
[illegible] کفت که با زاین [illegible] ما [illegible] است

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

دل

ابرو [illegible] که ماه [illegible]
[illegible]

از [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

ب

برای حسن دل و دین است
به دو عالم وصل تو غنیمت

لعلی ز غمت کمان در سلم
عیسی ز تو آرام جهانی دیده است

خاطر ما از ضعف اشفته
باد منت دل از گشت دیده است

بنگر به نیرو ز روی تو غمی
بر این عمر خزانه که دیده است

دلم پیرانه سر با جور دوست
که با غم حسن را با نازکی نیست

سگان راه بی شیر افکن اوست
بصحرای عشق هر جا غزالیست

خیالش تا به چشمم جای کرده است
همه عالم بچشم من خیالیست

به خوبان آنکه جا می سر راه
گرفتاران دل او را طلب

بدو داو غم ز قدره طلب
به این کرده در دل چه غم

بگویان به زیب این در لطف
ز آن غم کز دیده دیده طلب

بادی به جا اوقات طلب
ز نشاندار ز ... بیمار

دب

غزالی چشم تو در صحرای چمن
چو بلبل که در دور این چمن بر

نسیم لاله در چمن در دین باغ
که داغ عشق او در دل چمن بر

دهان تنگ او چون غنچه پنهان
لعل در لطف او لالعین بر

بنفشه زلف او چون سنبل سر
بمی ریزد زلف با سمن بر

ز رفتار فتن تمنای دل تو
ملک بر آوردی انگشت پیش

چه سود ار زاهد از دلق مرقع
که از عشق علم در ریشش نیش

شدی ار غم جای یار عیب ار
مکن جانا که شرط یاری این بیش

دب

عشق ز دور قرار از دل
دلم را ز جان جز او

مرغ دل در کوی او
که این آتش عشق در دل

نسیم صبح هر زمان از عشق
چون آن ماه رو در دلم

دو دیده ز اشک صبح
که باران خون جگر از دل

از اندم اگر زنت ابتلا ریزد آهنی
نخجیر و غزال از پی لعل جانی

باده زدم آه باز در آموخت
دلم چو دارد ز جهت تا صبح فرش

که این بیم از آنکه این بکل آموخت
سنادن بزرمبا شم را اندازم

که این بیم از آنکه این بیرون آید
بسیاد دن بزرمبا شم را اندازم

کند ز جای اگر روزگار بنیادم
کمان مبر که رود شوق وصلت از یادم

بوعده‌ای که نداری وفا امیدم ده
همان که چشم براه توام از آن شادم

بس است تا بکشیم با بهانه خواهی کشت
چه شد چه پیش تو ای سرو ناز ایستادم

برای کشتن یاران نگاه ناز تو یاد دم
ملام عاشق از کسی است در دلم کبا

که بود عشق فروز دل دار داده ام
از فغان ... جو خبر ایم

تا زده ز دل از دلم نهادم
امید جان بسیم زده غلط از دیده

از قطع نیست دل به امداده
حواله تو ز دل ... بخیر خرقه

بیاد آر ای ز جان آفرینم
خط جام [illegible] لوح جبینم

[illegible]

بیاد آر آنکه از [illegible] حاجات
به پیر دوران [illegible] از اهلش

[illegible]

بیاد آر آنکه [illegible] عشق [illegible] باهم
[illegible]

[illegible] عشق

بیاد آر آفتاب عالم‌آب
فروغی از زمین افکن از می ناب

بعهد یحیی چاه محبت
بچاه افتاده راه محبت

بهارستان باغ محبت ودود	طراوت بخش گلها از رخ زرد

ضعیف از بهر مرهم دود دارو دیگر
شمن بنموده از فنا و دو با

عشق سلطان و داد او
چه بی کس از حسن باد از داد فنا
بزاری در زمان ...

زیر او بی کسی از کی رها

نگاران از غم سی بنی کار
بسی پیر و دو از غم سر بستن

زیر زیر ... پر دو افعاز
زبان کان عار ... لطف پر دو جا
غمان سر افغان بهانی

غزال و خندی خوش گلستان
سر غمان عشق پر مبدن

زیر ... از آن ... جان

... بدان غنچه پیر دار
بیا بگو ... بلبل نغمه پرداز
دهان مرده ماند از ... طرب

یکایک زنش خیلا زن قبایل	شبی اندوده از قیر سینه چهر

هوس آرای جنس خواهش دل	بگاه مغرب افغانه مه و مهر

بگاه افغان

بیگانه افسانه مهر و محبت ما
چو ... یوسف و جان زلیخا

[illegible] جفا ... زبان ...
[illegible]

چو زاغان ... سینه ... [illegible]
به ... [illegible]

از ... [illegible] ...
از آن ... [illegible]

[illegible] ...
[illegible]

[illegible] ...
[illegible]

... سوز دو زمان جگر خون   نه بند شوخ چشمان عربرا
سباده دلو یعنی قدم مجنون   نفهمد نشاه جام و طربرا

که تا که بیگه آمد از بیابان
سراغ قوم لیلی جست از ایشان

بنزد جلوه‌گاه خود رسیده
ز بعد راه [illegible] آرمیده

چو بشنیدند ایشان نام لیلی
برید از چهره‌شان رنگ تسلی

چو از قطع ره اصل [illegible] گل ماه
[illegible] ز راه

شد از [illegible] و زکان برافروخت
[illegible] گردد و آموخت

ازانکه فیصله [illegible] کنند
همه گفتند همه جمع گشتند

بر آن قوم [illegible] خبر شد چو [illegible]
[illegible] بهم [illegible]

شنیدند آن گرانان دیده در بار
ز درد قوم [illegible] دل جگر دار

بهم گفتند روز ما سیاه است
ازان محفل که شمعش دود آه است

٨٠ ?

غم مجنون اگر دل با سودا نیست
بسی خوبست که لیلی حق شناسی

نقد ای قیب بهار از تب زبان بکمن جی
بهار از تب زبان بمهر دیدی

اگر مجنون رفیق لیلی به مینست
عود ای زاده از ای با نشنید ای کسی

خبر از عشق و از هیب بلا سر
بر جبین مجنون انتقام کی

زیاد داب حیات جر قسمت آزاد رفیع شب

که بعد از سیر جهان سبک از ان نشنید اخوان
... از کسند و دیگر دوران

صلاح این جهت که این آشفته جان را
قضا را بر سر ره بود جاهی
سر و سر گشته شوریده کاره را
چه چشم شوخ مندان فرش راهی

بعزم چاه چنین یوسف کمر بست
و یا از بهر فرمان پدر بست

بپوشانید چه را سبز رخان کی
که سر پوشیده به هر گنج در خاک

فلکندی

فلک زین پیش با یکجا از این کار
دل عاقل از آن بازیچه بیزار

همه دل [illegible] ز مکتب بیرون [illegible] کار مجنون
چنان آمد ز عقل خویش بیزار

سخن [illegible] گفتن آرا
[illegible] خوبان [illegible]

[illegible] دو دلداران
[illegible] ماه [illegible]

از آن [illegible] بلبل [illegible]
چراغ و داغ [illegible]

[illegible]

لباس خویش را ترتیب کردند
بعزم شور خود را زیب کردند

فروغ شعله شمع تجلی
بهار سبزه زار حسن لیلی

ز طلعت آن جوی بست و از نی

چو بادابش از دل منبعش همه بافت

و ران پیرو درانی دستان بجنبش [illegible]

بیار صبح خمش محبتان [illegible]

ولی و راین جلادی مهدی نی

سجیتش را همه بنیان بفای [illegible] را

در اوصاف ادب مستان [illegible]

غنچه غنچه ستان [illegible]

و این ادبار بکجا ریکان سرکشان

و این [illegible] آگاه

ز بیم [illegible] را بکا ساز

عقاب عشق [illegible] بجاه

خدنگ شوق آغاز خلش کرد
دلش در سینه آهنگ طپش کرد

سمند بوزرۀ کی جنبید از جا
بجو بر مهر در شرق هویدا
کند

کشنه از [illegible] بر آب

نوازه [illegible]

غرض [illegible] لعب غنچه [illegible]

در او هر [illegible]

[illegible]

نو رسته [illegible]

بار او [illegible]

[illegible]

[illegible]

گل و سنبل بهم غازه آمیخت — برآمد از سینه خیمه خرامان

بیک گل رنگ و بوی صد چمن ریخت — چنان کز چشمه شب ماه تابان

١٣٦١

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زناهمون ناقه در آتش رسیدند
نشست او در کمین دان عماری

عماری کش شترها را کشیدند
غم کوه هرا فزود از سواری

[illegible]

[illegible]

زو الیس ماندگان قوم مجنون
به پیش آمد یکی از روی هامون

خورد گر بوی لیلی بر دماغش
بمحفل گل کند دوزخ ز داغش

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دگر از گفتنش آشفته گردیم
بجون تشنه آلوده گردیم

چه قوم از کار لیلا باز رستند
باهنگ عروسی بار بستند

فقط

زده آهش شعله از چاه بر ماه
از آن بئرالعلم گردیده آن چاه

تنور چاه از آن خشک بر تنور
نمعه او بیابان خار تنور

کباب او کبوترهای چاهی
ز آتش خشک آهش مرغ ماهی

ز تهاب خوی گذشته از سر آب
به بحر غم فرو رفته چو گرداب

نبستی زاچار از دی گشت روشن
چنان گر پرتو خورشید او زن

[illegible]

گله با نو بر ورش آن گل ازار
که بلبل آب شد از آتش رشک

بگفتا عذر هم اندازه دارد حسب
بگفتا جز پری در شیشه ... حسب

بنفشا گشته رنگت از چه رو زرد
بنفشا هم چنین گل می کند درد

بنفشا از چه گشتی خفته بر خاک
بنفشا از آه من جنبید خبر کن

بگفتا هر سخن داری بیان ساز
بگفتا بی سخن در شانه راز

که بی بوس و کناری در میان بود
که عشق پاک [illegible] در میان بود

[illegible]

بگفتا مدعای خاطرت چیست
بگفتا مدعا از خاطرم نیست

سخن کوتاه ز [illegible] در این جایگاه
مزن [illegible] ز رشته کوتاه

بیا زو ناز [illegible] جان کرم
که از پروانه محفل سوسنی شرم

[illegible]

[illegible]

چو دون شد دلو خورشید جهان باز
برآورد از این چاه [illegible]

[illegible] چه یوسف روان [illegible]
[illegible] مصر بام [illegible]

نخستین قوم مجنون آمد از راه
بسان کاروان تشنه در چاه

فرو بستند دلو لیسمان را
که از جهد در گسستند ناتوان را

چو لیلا دید دلو رشته از چاه   بمجنون گفت با چشم گهربار   فلک در قصد جام عیش یاران
شد از سر رشته تفریق آگاه   که ای ناکام و دلخسته ای وفادار   نیاساید دمی از مشکباران

[illegible]

وگر خواستان هم بستند ناگاه
بجای من تو را باشد در چاه

وگر رسم حسن البرو خرامان
کز جان ازین گریزد به زنی دوان

تو رب آب حیات از چه برون خیز
بکام تشنگان کاروان ریز

مراد زباده وصل هجر کند از
کرد او بند زنم دور از نو بهار

زآه سینه واویلا زنانم
زغم دیده واویلا کنانم

بنداز غم چیده نازه بسمل
جدا از یار محو تن بار دم از دل

زجاه از لمحه آن حسن بر کش
برون آمد بجای آب آتش

ای وای سپهر بیوفائی
برهم زن رسم آشنائی

ای راهزن کاروان الفت
ویران کن خانهٔ محبت

چو زان نامه ازان قمر در آگاه
که مجنون رفت و بیچاره گشت ناگاه

کجا بودی تو و مجنون تو کو
سیه مست لب میگون تو کو

دیگر یاران چو [illegible] انجام
بجای آنکه را راندند آرام

ازان شیخ چون رایت قبله [illegible]
بدان [illegible] اعیان [illegible]

ویا از اضطراب شوق بیتاب
ز جا آمد برون مانند سیلاب

نفس تازه کند [illegible]
[illegible] برون [illegible]

[illegible] الستانه چو نقطهٔ [illegible]
[illegible] بهره از [illegible]

بصد شرم و حیا انما به ناز
به یاران داد آگاهی ازان راز

[illegible] ازکان پی [illegible]
[illegible] آوردند [illegible] ازان جاه

چو دیده [illegible]
چو آن دیده [illegible]

[illegible] زد [illegible]
[illegible] ازاد

مرا کمتر شیفتن که خود دلگم ندارم [illegible]

[illegible]

که کمتر ... زراح ... حمرا دو [illegible]

وصال ... که ... سلام [illegible]

که که از ... اتفاق [illegible]

تا روشنان که کم لطف افشند [illegible]

[illegible]

یکی [illegible] بر دوستان نگه دار
که از دستی نخورد هر چه با هم [illegible]



١٣٧

یک نیم رخت الست منکم به بعید
نیم دیگرش ان عذاب لشدید
بر گرد رخت نوشته بخط [illegible]
من مات من العشق فقد مات شهید

روزیکه شود از سما عیش شرب
وقتی که شود ازین بجورین کرب
من دامن تو بگیرم اندر لعلت
گویم سیا با بی بنن فقط